

+ نامه وارده

بیا به خوابم بگو دلتنگ نیستی

● **آزاده فتحی** | این نامه را برای دل خودم می نویسم. قرار نیست به دست کسی هم برسد یا مثلاً پست شود. اصلاً کجا برایت پست کنم؟ می نویسم تا آشوب دلم کم شود. یکی نیست بگوید نونت نبود؟ آبت نبود؟ یه کاره چرا پاشدی رفتی باز دیدی. همه اش زیر سر شماسست بابا مرتضی. من که سی سال بیشتر است عادت کرده ام توی قاب عکس طاقچه خانه مامانی ببینمت، یک مرتبه بعد این همه سال آمدی به خوابم که بابا نرگس، دلم برات تنگ شده. بیدار که شدم، چشم هام از اشک خیس بود. خب پدر جان من که نمی دانم تن رشیدت کجا افتاده که به دیدنت بیایم. یک عمر ما هستیم و همان قاب عکس قدیمی. حالا یک مرتبه دلت تنگ شده؟ من یتیم چه گلی باید به سرم می گرفتم. این است که به سرم زد بروم آسایشگاه دیدن هم رزم هایت. چه می دانستم دردم یکی است می شود، صدا تا. حیف آن جان های گرامی بابا مرتضی. این مردهای بزرگ که هر کدام روی یک تخت افتاده بودند. ردگم کنی گفتم آمده ام گزارش. مثل آواره هاتوی آسایشگاه گشتم و به زور با چند نفر حرف زدم. یک آقای بی روی دیوار مقابلش پر از عکس بود. عکس های یک دختر بچه ده دوازده ساله. پشتش به ما بود و روی صورتش به عکس ها. هم اتاقی اش گفت حرف نمی زند. دخترش از دنیا رفته و تنه است. خیلی وقت است. رفتم جلو. گفتم سلام. گفت سلام دخترم. پاشد و نشست. هم اتاقی اش حاج و واج مانده بود. گفت چقدر دلت تنگت بودم. چه خوب کردی آمدی. گفتم بیخشید دیر آمدم و نشستم. بابا مرتضی شدم دخترش. یک ساعت حرف زد. بعد دیگر باید می رفتم. گفت باز بیایی. گفتم چشم. این ها را دارم به شما می گویم ها. دلم خون شد. انگار یک عمر آنجا باشی و من نیامده باشم، دیدنت. انگار همچین خطبی کرده باشم. خیلی حال بد است بابا مرتضی. لطفاً بیا به خوابم و بگو که دلت باشد. بگو که دیگر دلتنگ نیستی.



گندهای از دوست
و فامیل را دور
هم جمع کرد تا
بساط کار خیر و
گره گشایی از
مشکلات دیگران
را برپا کند. آنجا
که کسی لنگ نان
شب شد برایش
بسته آذوقه تدارک
دیدند و آنجا که
پدری را شناختند
که جیبش خالی
است، ریال ها را
مهمان جیبش
کردند

رهایی از میله ها

اودر سال های اخیر وبه واسطه روابطی که در حرم مطهر پیدا کرده است، حوزه کارهای اجتماعی خود را توسعه داده است تا خانواده های بیشتری از نیک اندیشی او بهره مند شوند. نرگس خانم و دوستانش در شانزده کشیک خدمتی روز و شب کفشداری بانوان. در سال های اخیر مایه امید به کارانی شده اند که پشت میله های زندان، روز و شب را به امید آزادی سپری می کنند.

شاید اگر همسرش کارمند سازمان زندان ها نبود، او هیچ وقت با این حوزه از فعالیت های اجتماعی آشنا نمی شد، اما قطعاً راهی برای کار خیر پیدا می کرد. وقتی مجید صادقی را برای همسرش از مشکلات مالی زندانیان و حبس های سخت اما با جریمه های پایین گفت، نرگس خانم فکر کرد می توانند با همیاری سایر خادمان، گره کار بسیاری از آن ها را باز کنند. سال ۱۳۹۸ خانم یوسفی را اولین قدم هارادر این مسیر برداشت، شماره کارت را به همکارانش در کفشداری بانوان داد و این شد آغاز یک مسیر. مسیری که تا امروز ادامه پیدا کرده و سبب شده است تا زندانیان زیادی طعم خوش آزادی را بچشند و هوای آن طرف دیوار را تنفس کنند.

اولویت با بانوان

وقتی شماره کارت و مورد آزادی زندانیان در گروه بانوان خدمه کفشداری حرم پخش می شود، صدای دینگ دینگ پیامک گوشی قطع نمی شود، واریزی پشت واریزی به حساب می نشیند از ۵ هزار تومان گرفته تا چند میلیون تومان. یوسفی رادمی گوید: «خدا را شکر که من در این مسیر قرار گرفته ام و البته وسیله ای بیش نیستیم. خدا خودش دوست دارد این کارها انجام بشود و ما را واسطه قرار می دهد. این حوزه یکی از فضاهایی است که می توان کار خیر ماندگار انجام داد، ما اولویت خود را بر آزادی زندانیان بانو قرار داده ایم و معتقدم شایسته نیست یک بانو که روحیات لطیفی دارد در زندان باشد. در لیست ها به ما آمار می دهند که فرد مجرد است یا متأهل، بچه دارد یا نه، چه میزان بدهی دارد و... بعد ما بر اساس شرایط زندانی اولویت بندی می کنیم و مبالغ آزادی افراد را از بین خادمیان کفشداری بانوان تأمین می کنیم. یک وقت هایی هم پیش می آید که لیست بدهکاران مالی را نداریم، به یک مناسبت فرخنده مانند عید یا میلاد ائمه (ع)، مبالغی را جمع آوری می کنیم، به سازمان زندان ها توان مالی خود را اعلام می کنیم و سپس آن ها فردی را معرفی می کنند. مادر این مسیر با آدم های مختلف با شرایط عجیب و پر مشکل روبه رومی شویم که آزادی آن ها باعث خوشحالی چندین نفر و خانواده می شود. از سال ۹۹ تا کنون بیش از ۱۰ میلیارد ریال جمع آوری کرده ام که به آزادی بیش از ۶۰ زندانی منجر شده است که به نظرم لطف خدا به ماست.»